

جایگاه تفسیر مضیق قوانین در حقوق عمومی؛ با تأکید بر مقایسه تفسیر در حقوق کیفری با حقوق اساسی و اداری

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۲۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۵/۱۵

فتح‌اله رحیمی^۱

صادق منته‌نژاد^۲

مهری حقیقی^۳

چکیده:

«تفسیر» به معنای رفع اجمال، ابهام یا نقص قانون بوده که جایگاه خود را در حقوق کیفری باتوجه به قدمت آن یافته و دکتترین حقوقی نیز تا حدود زیادی به تنویرآذهان از مصادیق آن همت گماشته‌اند؛ لیکن در حقوق اساسی و بویژه حقوق اداری، که قدمت آن از چند دهه نمی‌گذرد، نیازمند کنکاش بیشتر است. تفسیر قانون، مورد دشواریست که نیازمند شیوه‌ای قانونمند است؛ بنابراین واگذاردن آن به سلیقه و فکر شخصی دادرس و حقوقدان امری شایسته نیست؛ اگرچه بموجب اصل آزادی‌بیان، اعلام نظر، فاقد منع قانونیست؛ لیکن در بکاربردن برخی تفاسیر از قانون، احتیاط و محذوریت وجود دارد؛ لذا در بررسی موضوع، این سؤال مطرحست که آیا تفسیر، بویژه از نوع مضیق، در حقوق کیفری و عمومی از جایگاه یکسانی برخوردار است؟ در اینخصوص، این فرضیه مطرح است که علیرغم اختلاف بین نوع تفسیر در حقوق عمومی و کیفری، وجوه اشتراکی از حیث وزن و اهمیت بین دو حوزه مبحث‌عنه وجود دارد؛ از جمله اینکه تفسیر مضیق در حقوق عمومی، به همراه اصل برائت، اصل قانونی‌بودن جرم و مجازات و... در تحدید حقوق و آزادیهای بنیادین بشر مورد حمایت و بویژه در حقوق اساسی قرار میگیرد و در مباحث اداری، از جمله انطباق اقدامات اداری با مرقانون (نظیر حسابرسی رعایت) و رسیدگیهای اداری، بکارگیری تفسیر مضیق.. مواجه با منع نمی‌باشد.

کلیدواژه: تفسیر؛ حقوق اداری؛ حقوق اساسی؛ حقوق کیفری؛ دیوان محاسبات؛ حسابرسی

۱. استادیار، گروه حقوق، دانشگاه آزاد، واحد تهران جنوب، تهران، ایران

۲. استادیار، گروه حقوق، پیام نور، تهران، ایران

۳. دکترای حقوق، حقوق عمومی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، ایمیل: haghghimehri@yahoo.com

مقدمه

قانون حاوی دستورات کلی مقنن و مبین سیاست وی است و معمولاً قانونگذار با استعمال کلمات، عبارات و جملات صریح و روشن، مقصود خود را بیان می‌نماید تا دستورات قانونی، خالی از ابهام و اشکال بوده و بر کلیه موارد، اشباه و نظایری که مورد توجه او بوده صادق باشد. معهذاً گاهی از آن صراحتی که مورد انتظار است، برخوردار نبوده و بصورت ناقص یا مجمل تنظیم می‌گردد. گاهی هم بر کلیه اشباه و نظایر آن صدق نکرده و گاه نیز پیشرفت علوم، مسائلی را بوجود می‌آورد که مقنن به هنگام تنظیم قانون نمی‌توانسته به آنها توجه داشته‌باشد. در کلیه این موارد، مجریان قانون، قضات، علماء و نویسندگان حقوقی، ناگزیر از تفسیر قانون می‌باشند. (حائری و دیگران، ۱۳۹۰: ۸) شیوه‌های مختلفی که در تفسیر قوانین اعمال می‌شود، دارای آنچنان اهمیتیست که محتمل است منجر به بی‌ثباتی و تزلزل در روابط حقوقی اشخاص و یا پایمال شدن حقوق و آزادیهای شهروندان گردد؛ بنابراین، تبیین شیوه‌های مختلف تفسیر بویژه در قوانین جهت روشن شدن حدود وظایف و اختیارات قانونگذار و مخصوصاً قضات در اینخصوص امری ضروریست. (رحیمی‌نژاد، ۱۳۷۶: ۳۵)

تفسیر مضیق قوانین جزایی، یکی از مهمترین ویژگیهای تفسیر در حقوق کیفریست که به منظور تحدید دامنه برداشت قانونی تا حدود موردنظر قانونگذار پیش‌بینی شده و برابر آن، منظور قوانین مبهم و مجمل را بایستی از متن قانون و منطوق صریح آن استنباط نمود و از توسعه دامنه آن به موارد مشکوک بجهت احتمال تحدید آزادیهای اشخاص و اعمال محدودیت نسبت به اموال، حیثیت و جان آنان اجتناب کرد. (حائری و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۷) از سوی دیگر، بموجب اصل ۱۶۷ قانون اساسی، «قاضی مکلف است کوشش کند تا حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.» همچنین وفق مدلول ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی (و ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی) بصراحت تفسیر قضایی را بنحو موسع و مبسوط تایید نموده، لیکن آیین دادرسی کیفری در مقام بیان موضوع مقرر نموده: «دادرسی کیفری باید مستند به قانون باشد، حقوق طرفین دعوی را تضمین کند و قواعد آن نسبت به اشخاصی که در شرایط مساوی به سبب ارتکاب جرائم مشابه تحت تعقیب قرار می‌گیرند، بصورت یکسان اعمال شود.» در ماده ۴ این قانون هم مقرر شده: «اصل برائت است، هرگونه اقدام محدودکننده، سلب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص جز به حکم قانون، و با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضایی مجاز نیست و در هر صورت این اقدامات نباید بگونه‌ای اعمال شود که به کرامت و حیثیت اشخاص آسیب وارد کند؛» لذا ملاحظه می‌شود مطابق اصل تفسیر مضیق قوانین کیفری، دامنه تفسیر مندرج در اصل (۱۶۷) قانون اساسی و ماده (۳) قانون آیین دادرسی مدنی، در قانون آیین دادرسی کیفری، بشدت کاهش یافته و اگر قائل به تعارض باشیم بنظر می‌رسد، اصل ۱۶۷ قانون اساسی صرفاً ناظر بر امور مدنیست و به امور کیفری تسری ندارد. در قانون اساسی وفق

اصل ۱۶۹^۱ «اصل قانونی بودن جرم» و برابر اصل ۳۶^۲ نیز «اصل قانونی بودن مجازات» مورد توجه قرار گرفته، در این ارتباط، طبق ماده ۲ قانون مجازات اسلامی هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد، جرم محسوب میشود؛ بنابراین، استناد به منابع یادشده در صورت سکوت قانون، با اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها منافات دارد. در دعاوی کیفری، فرض بر اینست تازمانیکه قانونگذار عملی را جرم نشناخته، کسی را نباید برای آن عمل، مجازات نمود؛ زیرا عقاب‌بلایان قبیح است. (هاشمی ۱۳۸۴: ۳۱۳) تفسیر مضیق در تبیین محدوده و ماهیت اصل جرم و انطباق آن با مورد و اعمال مجازات در کنار تفسیر به نفع متهم، قابل استفاده است و در چارچوب حقوق عمومی و اصل ۲۲ قانون اساسی، حامی حقوق و آزادیهای بنیادین بشر است؛ سوالی که در اینجا مطرح است اینکه تفسیر مضیق در دیگر امور مربوط به حقوق اساسی از جمله تفسیر قانون اساسی و سایر اعمال اداری از جمله اقدامات، افعال اداری و رسیدگیهای اداری و اتهاماتی غیر از اعمال مجرمانه (از قبیل رسیدگی به تخلفات اداری و تخلفات مالی نزد مراجع قضایی غیردادگستری نظیر هیاتهای مستشاری دیوان محاسبات کشور) چه جایگاهی دارد؟ به هر حال برای تبیین موضوع، ابتدا انواع تفسیر و آنگاه جایگاه آن بویژه تفسیر مضیق در حقوق عمومی و کیفری مدنظر قرار می‌گیرد.

۱- انواع تفسیر

تفسیر، در لغت بمعنای کشف و آشکار ساختن امور پوشیده و مخفیست (بابایی مهر، ۱۳۸۸: ۱۶۸) و در لسان حقوقی، تعیین معنای دقیق و گستره قاعده حقوقیست (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۲۱۰) و یا «کشف مراد قانونگذار از الفاظ و عبارات مشکل و مبهم با استفاده از منطق حقوقی و قواعد و مقررات ادبی و سوابق تاریخی» (رحیمی نژاد، ۱۳۹۰: ۳۶) است.

۱-۱- به اعتبار مقام تفسیرکننده

تفسیر به اعتبار مفسر آن، شامل تفسیر قانونی، قضایی و شخصی می‌باشد.

۱-۱-۱- تفسیر قانونی^۳

وقتی مفسر قانون، همان مرجعی باشد که آن را وضع کرده، تفسیر قانونی اطلاق می‌شود. این نوع تفسیر برای تمامی مراجع، دادگاهها و افراد معتبر است. (رحیمی نژاد، ۱۳۹۰: ۳۸) بموجب اصل ۷۳ قانون اساسی، «شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامیست». برخی از نویسندگان این طرز تفسیر را بر سایر انواع آن ترجیح می‌دهند زیرا قانونگذار بیش از هر مقام دیگر به مقصودی که از وضع قانون داشته، آگاهست و تنها اوست که می‌تواند معنی درست قانون را درک کند. به اضافه، تفسیر قانونی با اصل استقلال قوای سه‌گانه موافقت است؛ زیرا بر فرض

۱. «هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده، جرم محسوب نمی‌شود.»

۲. «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و بموجب قانون باشد.»

3. Legislative interpretation

اینکه مجلس قانونگذاری در وضع قانون از حدود صلاحیت خویش تجاوز نماید، باز هم مصوبات آن در حدود قانون جدید محترم است و برای همه مراجع، محاکم و اشخاص الزام‌آور است. اما سوال، این مهم است که تفسیر هیات وزیران از مصوبات خود چه جایگاهی دارد؟ آیا در چارچوب تفسیر قانونی قرار می‌گیرد؟ با استناد به این قاعده که واضع هر مصوبه بهترین مفسر آن تلقی می‌گردد؛ می‌توان گفت هیات وزیران مصوبات خود را خواه با تفسیر و یا تصویب مصوبات جدید، اصلاح، تشریح، تنقیح و تفسیر می‌نمایند.

تفسیر قانون اساسی هم، هنگامیست که احکام قانون اساسی، وضوح و روشنی لازم را ندارد، مثلاً واژه‌ها و سیاق جملات و عبارات، معانی و تعابیر مختلفی را در مقام تفسیر و اجرا تداعی کند که در اینصورت، باید مقصود واقعی واضع قانون اساسی را جستجو کرد و احراز نمود کدام معنی و تعبیر باید اجرا شود. (طباطبایی مومنی، ۱۳۸۵: ۱۸۴) که تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی تفسیر قانونی تلقی می‌گردد.

۱-۱-۲- تفسیر قضایی^۱

تجسس و تفحص معنای قانون توسط قضات و دادرسان در مقام تمییز حق و تطبیق مورد با قانون (گارو، ۱۸۴۹: ۲۶۵) تفسیر قضاییست و در اصل ۷۳ قانون اساسی آمده: «...مفاد این اصل، مانع تفسیری که دادرسان در مقام تمیز از حق از قوانین می‌کنند، نیست.» اعتبار تفسیر قضایی به طرفین دعوا و به موضوع همان دعوا محدود است. باوجوداین، برای جلوگیری از اختلاف رویه قضایی و تامین وحدت نظر بین محاکم، قانونگذار در پاره‌ای موارد منجمله ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری، تفسیر دیوانعالی کشور را برای دادگاهها الزام‌آور شناخته است. (بابایی مهر، ۱۳۸۸: ۱۷۶) البته «دادرسان» مندرج در اصل مذکور بنظر می‌رسد اعم از قضات دادگستری قابل تفسیر باشد و دادرسان در رسیدگیهای اداری را هم شامل شود که در بخشهای بعدی مورد تدقیق قرار می‌گیرد.

۱-۱-۳- تفسیر شخصی^۲

این تفسیر در واقع نظریه علمای حقوق (یا مجریان) قانون می‌باشد که فاقد اعتبار قانونیست. اگرچه نفوذ غیرمستقیم آن بر قضات و... غیر قابل انکار است. علمای حقوق با نظریه پردازی بهنگام ابهام و اجمال و... قانون و مجریان قانون بهنگام اجرا، نسبت به ارایه الگوهای مطلوب و رویه‌های عملی خاص، مبادرت می‌ورزند و در این مسیر، نقش مهمی در جایگاه تفسیر دارند که شامل دکترین حقوقی و تفسیر اداریست:

۱-۱-۳-۱- دکترین حقوقی

نویسندگان حقوقی بنابه ذوق و سلیقه و مشرب خاص در امور اجتماعی، مواد قانون را تفسیر و رویه قضایی را تجزیه و تحلیل می‌کنند. البته این تفسیر، جنبه رسمی ندارد و هیچ قاعده حقوقی الزام‌آوری ایجاد نمی‌کند؛ ولی اثر آن در ایجاد قواعد حقوقی انکارناپذیر است. (بابایی مهر، ۱۳۸۸:

1. Judicial interpretation

2. Doctrinal interpretation

۱۷۸) که گاه‌ها برخی از این نویسندگان حقوقی، در سمت‌های اجرایی هم دستی داشته و با اعلام دیدگاه‌ها و برداشت‌های خود در کتب و آثار علمی، نقشی بسزا در فرایندهای اداری ایفا می‌کنند.

۱-۱-۳-۲- تفسیر اداری

تفسیر مقامات اداری از قانون، تفسیر اداریست که به دو شیوه رسمی و غیررسمی قابل تصور است که تفسیر اداری غیررسمی، در واقع همان تفسیر شخصیت و گاه در قالب دکترین حقوقی و گاه تفسیر مجری از قانون بعمل می‌آید و اما تفسیر اداری رسمی، از مراجع ذیصلاح از جمله نهاد حقوقی ریاست جمهوری و... صادر می‌گردد و تبعات الزام‌آورتری نسبت به تفاسیر غیررسمی دارند و در مباحث بعدی با تفصیل بررسی خواهد گردید.

۱-۲- به اعتبار ماهیت (چگونگی) تفسیر

۱-۲-۱- تفسیر مضیق^۱ (محدود، ادبی، منطوقی)

یکی از قواعد مسلّم در حقوق جزا، اصل قانونی بودن جرم و مجازات است که بمنظور حمایت از حقوق متهمان وضع شده و نتیجه اجرای این قاعده منجر به تفسیر قانون به نفع متهم گردیده، یکی از این موارد، تفسیر قانون به نفع متهم، تفسیر مضیق (صناعی، ۱۳۷۲: ۱۱۵) از قانون است تا دادرسان با تفسیر موسّع از قانون نسبت به انتساب اتهام جرم به متهم، نتوانند عملی را که قانونگذار جرم‌انگاری ننموده، جرم محسوب کنند. این اصل از نظر شرعی و فقهی نیز ریشه در «اصل برائت»، «قبح عقاب بلا بیان» و «قاعده دراء» دارد و در حقیقت مدرک قانونگذار در تدوین این اصل، سه دلیل شرعی ذکر شده می‌باشد. بنابراین اصل «تفسیر مضیق» ریشه در اصل «تفسیر به نفع متهم» دارد و اصل اخیر نیز ریشه در قاعده «قانونی بودن جرم و مجازات» و قاعده قانونی بودن جرم و مجازات نیز ریشه در اصل «برائت» و اصل برائت هم مبتنی بر قاعده «قبح عقاب بلا بیان» دارد. (اردبیلی، ۱۳۸۴: ۱۵۱)

بنابراین، «تفسیر مضیق، تفسیر است که منحصر در چهارچوب الفاظ قانون بوده و از منطوق صریح آن تجاوز نمی‌کند، پس این نوع تفسیر مانع از توسّل به قیاس و تسرّی حکم قانونگذار به مواردیست که در زبان قانونگذار صریحاً پیش‌بینی نشده است.» (Black، ۱۹۸۴: ۱۶۴)

۱-۲-۲- تفسیر منطقی (توضیحی، غایی)

ارکان تفسیر منطقی یک ماده قانون، عبارتست از: الف-سنجش آن ماده قانونی با مورد لاحق و سابق. ب-ملاحظه سیاق و نظم مواد مجاور ماده مورد تفسیر. ج-ملاحظه علت وضع آن ماده. د-منظور نمودن سرفصل (عناوین اصلی و فرعی) ماده مورد تفسیر.

۱-۳-۲- تفسیر موسع^۲

تفسیر است که بیشتر بر اساس روح قانون صورت می‌پذیرد تا عبارات و الفاظ قانون. این نوع تفسیر، ضرورتاً مستلزم معنایی نیست که داخل در کاربردهای ادبی الفاظ قانون باشد. (Black،

1. Strict construction
2. Broad interpretation

۱۹۸۴: ۱۰۰) عبارات دیگر، تفسیر موسع آنست که مُفَسِّر خود را مُقَيَّد به الفاظ و متن قانون نکرده و با توسل به قیاس و استحسانهای عقلی و... قانون را شامل موارد و مصادیقی نیز می‌داند که صریحاً منظور مقنن نبوده است. (رحیمی نژاد، ۱۳۸۸: ۳۵) منطوق قانون بزرگترین راهنما و منبع حقوق جزاست و قاضی نباید بدون آنکه ضرورتی ایجاب کند، از چهارچوب آن خارج شود؛ لیکن واقعیات اجتماعی ایجاب می‌کند که قاضی، منظور و مقصود حقیقی مقنن را درک نموده و به آن عمل کند. این اصل توضیح می‌دهد که اگرچه در موارد شک بایستی نفع متهم را مقدم دانست؛ اما این امر منحصربه دلایل اتهام است (در صورت نبودن دلیل باید رأی به تبرئه داد) نه تفسیر قانون (محسنی، ۱۳۷۵: ۳۳۷)

یکی از ارکان این تفسیر، منظور نمودن علت وضع ماده است. علت وضع ماده آن چیز است که حکم بر مدار آن دایر (اردبیلی، ۱۳۸۴: ۱۵۷) است؛ چندانکه اگر علت تحقق بیابد، حکم نیز ثابت خواهد بود و گرنه حکم نیز منتفی است. در برخی از آرای وحدت رویه قضایی ایران می‌توان ردپای این نوع تفسیر را پیدا کرد. (نوربها، ۱۳۸۳: ۱۷۷)

۱-۲-۴- تفسیر از طریق قیاس

فقه‌های مذهب شیعه، توسل به قیاس، استحسان، مصالح مُرسله و هرگونه استحسانات عقلی را در تفسیر قوانین بویژه حقوق جزا مردود دانسته و نوعی تفسیر به رای می‌دانند؛ لیکن علمای اهل سنت که عمدتاً قیاس را در همه جای فقه بعنوان یک دلیل پذیرفته‌اند، در مورد تفسیر قوانین نیز به قیاس قایل شده و در نتیجه تفسیر موسع را پذیرفته‌اند. (فیض، ۱۳۷۱: ۱۵۸) قیاس، عبارتست از سرایت دادن یک حکم از موضوعی به موضوع دیگر که مشابه آن است. (جناتی، ۱۳۷۰: ۲۵۵)

۲- انواع تفسیر در حقوق کیفری

در رشته‌های مختلف حقوقی اعم از کیفری، مدنی، تجاری ممکن است که قانون نیاز به تفسیر داشته باشد، ولی آنچه که مسلم می‌باشد، اینست که بین تفسیر قوانین جزایی و تفسیر سایر قوانین، تفاوت‌های مهمی وجود دارد؛ لذا این دیدگاه ایجاد شد که قوانین کیفری را نباید تفسیر کرد؛ اگر این گفته بمعنی منع دادرسی از مجازات عملی باشد که در قانون به صراحت جرم شناخته نشده، درست است؛ زیرا در امور کیفری، علاوه بر امور مالی، جان، شرف، حیثیت و نیز آزادی‌های افراد مطرح است و شکستن مرز آزادی‌ها باید با احتیاط صورت گیرد و از حدود قوانین فراتر نرود؛ پس به استناد عرف و زشتی اخلاقی یا تجاوز به مصالح عمومی و قیاس با جرایم قانونی، نمی‌توان کاری را که در قانون، کیفری ندارد، جرم شمرد و مجازات کرد؛ زیرا اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها و قواعد قبح عقاب‌بلا بیان و «دراء» مانع از آنست که قاضی بتواند از محدوده نظر قانونگذار فراتر رفته و دایره شمول مقررات جزایی را به مواردی که مورد نظر قانونگذار نبوده تعمیم دهد (گلدوزیان، ۱۳۷۷: ۹۶) بنظر می‌رسد حقوق و آزادی‌های اساسی که بنیان حقوق عمومی محسوب می‌شود در حقوق کیفری مورد حمایت ویژه قرار می‌گیرد. به‌هرحال در مواردی

نمی‌توان تفکیکی بین این موارد در حقوق عمومی و کیفری قایل شد.

در ذیل، انواع تفسیر در حقوق کیفری-که در راستای حمایت از حقوق و آزادیهای بنیادین در حقوق عمومی هم مورد تأیید و تأکید است- را برمی‌شماریم، با این تفاوت که اصولاً در حقوق کیفری بدلیل ماهیت جرم‌انگاری و اتهام بر اشخاص، جنبه مضیق تفسیر قانون ارجح است، اما در حقوق عمومی در موارد تضییق حقوق و آزادیها، همین رویکرد قابل استناد؛ ولیکن در موارد حمایت از آنها، بنظر نمی‌رسد توسعه و تفسیر موسع مواجه با مانعی باشد. بطور مثال، اینکه در تفسیر آزادی بیان، آیا بیان شامل اظهارنظر در فضای مجازی هم هست و مشمول حمایت از حقوق بنیادین بشر، با تفسیر موسع و تعمیم این حمایت به آزادی بیان در فضای مجازی هیچ منعی نیست.

۲-۱- تفسیر مضیق

نوعی تفسیر قضاییست که بموجب آن مدلول یک قانون در چهارچوب مفهوم خویش محبوس گردیده و از تسری دادن آن به موارد سکوت و یا مواردی که احتمال دارد شامل آن موارد باشد، خودداری می‌شود. عبارتی، هرگاه در تفسیر مدلول یک قانون جانب حزم و کف گیرند آن تفسیر را تفسیر مضیق می‌نامند و اگر جانب توسعه به دست‌آویز صلاح و عقل و عدل گیرند، آن تفسیر را تفسیر موسع می‌خوانند. (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۶۸: ۴۵۸) اگر قاضی بتواند با تفسیر موسع، مواردی را که صریحاً در قانون پیش‌بینی نشده، مورد مجازات قرار دهد؛ لازم می‌آید عملی که مستقیماً مورد حکم قانون قرار نداشته، مجازات گردد... بدین ترتیب در مواردی که حکم عمل ارتكابی در منطوق قوانین جزایی صریحاً پیش‌بینی نشده باشد، قاضی مکلفست که از متهم رفع اتهام کند و او را آزاد سازد. (صانعی، ۱۳۷۲: ۱۱۵-۱۱۶)

غیرقابل تفسیر بودن قوانین جزایی اختیارات قاضی را محدود ساخته و او را موظف می‌کند که نص صریح قانون جزا را مجری سازد و از هرگونه تعبیر و تفسیر خودداری نماید؛ البته از توضیحات فوق نباید استفاده مبالغه‌آمیز نمود؛ به این معنا که اگر نص ماده جزایی غیرقابل فهم بوده یا قابل تعبیر متفاوت و متناقض باشد، نمی‌توان قاضی را منع کرد که با مراجعه به سوابق تقنینی نظر واقعی مقنن را جست‌وجو نماید و مفهومی برای ماده قانون پیدا کند، بلکه باید منظور مقنن را جست‌وجو نماید و وقتی اطمینان پیدا کرد که نظر واقعی مقنن را کشف و روح قانون را دریافته، نظر خود را مطابق آن اعمال کند. این عمل در واقع تفسیر به معنای عام کلمه نبوده، بلکه جست‌وجو برای بدست آوردن نظر حقیقی مقنن است؛ ولی اگر نظر حقیقی مقنن بدست نیاید عقیده قاضی نمی‌تواند قائم‌مقام آن گردد. (سمیعی، ۱۳۴۸: ۲۵)

خلاصه بحث آنکه، تفسیر مضیق، اصلی عملیست و مجرای آن شک است و دادرس پس از آنکه از هیچ طریق مجاز (Ashworth & Horder، ۲۰۱۳: ۶۸-۶۹) نتوانست به مراد مقنن دست یابد و تردید خود را برطرف نماید، باید بر اساس این اصل به تفسیر قانون بپردازد، مشروط بر آنکه چنین تفسیری به زیان متهم نباشد.

۲-۲- تفسیر به نفع متهم

این اصل نیز اصلی عملیست و مجرای آن شک می‌باشد و مبنای آن، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌هاست. نزدیکی تفسیر به نفع متهم و تفسیر مضیق تا آنجاست که برخی، تفسیر مضیق را تفسیر به نفع متهم تعریف کرده‌اند؛ بدین جهت که وجوه مشترک این دو بسیار زیاد است. از سوی دیگر، اصل تفسیر به نفع متهم ریشه در اصل برائت دارد. در حقوق کیفری، اصل برائت مهمترین و پرثمرترین اصل از اصول عملیه چهارگانه بوده و عبارت از اینست که هرگاه در ثبوت تکلیفی شک داشته باشیم، اصل بر عدم تکلیف است. تکلیف مشکوک ممکنست از سنخ وجوب یا حرمت باشد؛ مثلاً هرگاه مردد باشیم ورزش خاصی حرام است یا مباح، اصل بر عدم حرمت است و اگر شک داشته باشیم در قتل خطائی، پرداخت خسارت زاید بر دیه واجب است یا نه، اصل بر عدم وجوب است. (قیاسی، ۱۰) اصول مصرح در حقوق کیفری بدلیل جایگاه مهم خود که در حقوق عمومی در راستای حمایت از حقوق و آزادی بنیادین مورد تصریح واقع می‌گردد، در اسناد بین‌المللی هم مورد حمایت قرار می‌گیرد از جمله، ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر (مصوب ۱۹۴۸ م.) سازمان ملل متحد و ماده ۹ اعلامیه حقوق بشر (مصوب ۱۷۸۹ م.) در اصل ۳۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی هم بیان شده:

«اصل برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود؛ مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.»

همچنین مواد ۲ قانون مجازات اسلامی، ۱۲۵۷ قانون مدنی و ۳۵۶ قانون آئین دادرسی مدنی و مواد دیگری نیز بدین اصل اشاره کرده‌اند.

به هر حال، اصل تفسیر به نفع متهم و اصل برائت به نتیجه واحدی منجر می‌شود. اصل مذکور که در مرحله اثبات جرم بکار می‌رود، در مرحله تعیین مجازات نیز قابل اعمالست؛ نهایت آنکه اجرای آن منوط بدانست که میان مجازات‌های مختلفی که در تعیین آنها دچار تردید هستیم، قدرتی وجود داشته باشد. (قیاسی، ۱۳۸۷: ۱۰)

۳- انواع تفسیر در حقوق عمومی

مفهوم سرعت در حقوق اداری بصورت اصل «سرعت در پاسخگویی» یا «ممنوعیت تاخیر»^۱ متجلی می‌گردد. مطابق اصل سرعت هر کس حق دارد تا تقاضایش در فرایند رسیدگی اداری بگونه‌ای مناسب و کافی و در کوتاهترین و سریعترین زمان ممکن رسیدگی شود (هداوند و آقایی طوق، ۱۳۸۹: ۱۸۸)

یکی از اصولی که با مفهوم سرعت ارتباط دارد، «اصل تداوم و استمرار»^۲ است. تامين تداوم دولت، هدف اولیه حقوق عمومیسست؛ (گر جی، ۱۳۸۵: ۱۲۵) لذا این تداوم نمی‌تواند نقص، اجمال و ابهام قانون را برتابد و یا منتظر صدور قانون جهت رفع موارد اشاره شده گردد؛ لذا تفسیر قوانین

1. Time limits

در حقوق عمومی، امری ضروری بنظر میرسد. "در حقوق اداری، خدمات عمومی باید به شکل مستمر ارائه شوند، برای مثال بیمارستانها نمی‌توانند از پذیرش بیمار در شب خودداری کنند؛ زیرا اینگونه خدمات بایستی بشکل مستمر ارائه شوند(امامی و استوارسنگری، ۱۳۸۹: ۳۸) لذا بیمارستان نمی‌تواند نقص، ابهام واجمال قانون را در عدم ارائه خدمت، دست‌آویز قرار دهد؛ زیرا "تخلف از آن می‌تواند منجر به دعوی علیه مقامات دستگاههای اداری و ایشان را تابع الزامات و محدودیتهای خاصی بنماید(امامی، ۱۳۸۹: ۱۷۱)

ماده ۹۰ قانون مدیریت خدمات کشوری را میتوان مستند «اصل سرعت در انجام وظایف اداری» دانست. البته در مواد ۳۶ و ۳۸ همان قانون هم به این موضوع اشاره شده، طبق ماده ۳۶ «دستگاههای اجرایی موظفند فرایندهای موردعمل و روشهای انجام کار خود را با هدف افزایش بهره‌وری نیروی انسانی و کارآمدی فعالیتها مانند سرعت به مورد اجرا گذارند» و مطابق قسمتی از ماده ۳۸ «بمنظور تسریع و سهولت در ارائه خدمات به مردم، واحدهای خدمت‌رسانی الکترونیکی از طریق بخش دولتی و غیردولتی در مراکز شهرستانها ایجاد میگردد.»(هداوند و کاظمی، ۱۳۹۲: ۷۲) با لحاظ مراتب پیش‌گفته لزوم تفسیر در اجرا انکار ناپذیر است. «هرچند قانونگذار در موقع تنظیم و تدوین سعی می‌کند که با بکاربردن کلمات و جملات صریح و روشن، مقصود خود را بیان کند تا مفاد آن بر کلیه مصادیق و موارد و اشباه و نظایری که مورد توجه او بوده، صادق باشد؛ با وجود این، گاهی قانون، از وضوح و قاطعیت لازم برخوردار نبوده و ناقص، مجمل و مبهم تنظیم می‌شود و در مواردی قانون قادر به پیش‌بینی همه مسایل نبوده و در برخی موارد ساکت است. در اینصورت، مجریان قانون و محققان ناگزیر از تفسیر قانون هستند.»(گلدوزیان، ۱۳۷۷: ۹۵) کلمات «مجریان قانون» و «محققان» اشاره به تفسیر قضایی، اداری و دکترین حقوقی دارد. در این بین اگر تفسیر قضات از قانون از سایر مجریان تفکیک گردد، دسته عظیمی از مجریان (بویژه در قوه مجریه) به هنگام اجرا، همواره در حال تفسیر هستند که برخی بطور رسمی از جمله معاونت حقوقی رییس جمهور و.. اقدام به تفسیر می‌نمایند و برخی نیز بطور غیررسمی در عمل به تفسیر آن می‌پردازند کمالینکه حتی کارکنان رده پائین دولت، تفسیری از قانون ارائه می‌کنند که با تفسیر نهاد همعرض یا بالاتر متفاوت است و آنان با تفسیری دیگر از قانون، نحوه اجرا و آثار تبعی آن را تغییر می‌دهند. در خصوص تفسیر مقامات مافوق از جمله وزیر و.. که در قالب بخشنامه و... صورت می‌گیرد، امکان بازبینی و نقد و بررسی وجود دارد؛ بطور مثال حکم بنده ماده ۲۳ قانون دیوان محاسبات کشور موضوع بررسی «تصمیم نادرست» احتمال ورود به بررسی تفسیر مقام تصمیم‌گیر از قانون را مطرح می‌کند؛ لیکن در موارد بسیاری تفسیر صورت می‌پذیرد بدون اینکه چارچوبی معین آن را تحدید نماید.

تفسیر قانون اساسی از طریق شورای نگهبان در قالب تفسیر قانونی جای گرفته و تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی در حکم خود قانون تلقی می‌گردد؛ معهذاً، میتوان گفت در حقوق عمومی تفسیر در هر سه قالب حقوقی آن شامل، تفسیر قانونی، قضایی و تفسیر حقوقدانان بعمل می‌آید؛ لیکن بطور ویژه می‌توان سه تفسیر را به حقوق عمومی منتسب کرد: ۱- تفسیر اداری

۲- تفسیر نهادهای مشورتی ۳- تفسیر سیاسی.

اگرچه با توجه به سازوکارهای دادرسیهای اداری از قبیل هیاتهای رسیدگی به تخلفات اداری، سازمان امور مالیاتی، هیاتهای مستشاری دیوان محاسبات کشور، کمیسیون ماده ۵ شهرداری و... که در واقع در مقام حل و فصل امور هستند تفسیری موازی با تفسیر قضایی در مقام دادرسی انجام می‌دهند لذا صرف نظر از اینکه دادرسان اداری پایه قضایی ندارند و رسیدگی مذکور قضایی محسوب نمی‌گردد با مسامحه می‌توان با توجه به فصل اختلاف، تفسیر قضایی را پذیرفت و خارج از تفسیر اداری تلقی نمود.

۳-۱- تفسیر اداری

تفسیری که مقامات اداری از قانون دارند، تفسیر اداریست؛ مانند تفسیر آییننامه توسط هیات وزیران. بنظر می‌رسد مقامی که آییننامه را وضع کرده صلاحیت تفسیر آن را هم دارد. در تعدیل این نظریه، باید افزود که این تفسیر در صورتی اعتبار دارد که بوسیله انشای آییننامه دیگری، مقررات سابق تکمیل یا توضیح داده شود. اظهار نظر وزیران اگر همراه با تشریفات مخصوص به انشای آن آییننامه نباشد، جنبه رسمی ندارد و در شمار تفسیرهای شخصی است. (بابایی مهر، ۱۳۸۸: ۱۷۸) اگرچه در راستای اجرای قوانین در دستگاههای اجرایی موارد نقص و ابهام واجمال کم نمی‌باشد، لیکن جهت اجرا، موارد بیشماری از تفسیر مقامات اداری اعم از مافوق و مادون بوجود می‌آید که ضمن تنوع نحوه اجراهای مختلف، منجر به ایجاد تبعات متفاوت ناشی از تفاسیر مختلف می‌گردد. بنابراین به نظر می‌رسد؛

الف- مرور زمانها و مهلت‌های قانونی و قضایی، محدودکننده حق دادخواهی هستند و از آنجاکه دادخواهی حق مسلم هر فرد است؛ لذا دادخواهی، اصل است و مرور زمانها و مهلت‌های قانونی و قضایی، خلاف اصل و امری استثنائی بشمار می‌روند و هر استثنایی نیز باید محدود به نص باشد و بصورت مضیق تفسیر و اجرا شود و حتی از ابتدا نباید با وضع قانون ایجاد شوند و یا اینکه بایستی نادیده گرفته شوند تا اعمال حق دادخواهی و دسترسی آسان به محاکم قضایی در حد کمال برای همگان و بدون هر مانعی فراهم شود.

ب- در دادرسی اداری این موضوع از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا به جهت نابرابری رابطه طرفین (دولت در مقابل مردم)، اساساً حقوق اداری و بالطبع دادرسی اداری، ماهیت حمایتی دارند و از طرف ضعیفتر در مقابل طرف قویتر حمایت می‌کند تا این رابطه متوازن و متعادل شود.

پ- دادرسی اداری، علاوه بر اینکه یک منفعت خصوصی (حق شخصی) و یک منفعت دولتی (انجام وظایف محوله قانونی) در آن در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، در اغلب موارد، دارای یک جنبه عمومی نیز می‌باشد و همین تقابل سه‌گانه منافع شخصی، دولتی و عمومی، خصلت ویژه دادرسی اداریست که آن را از دادرسیهای مدنی و تا حدودی از دادرسی کیفری متمایز می‌کند؛ لذا از این منظر نیز با هدف حمایت از منفعت عمومی، ایجاد محدودیت بر حق دادخواهی از طریق برقراری مرور زمانها و مهلت‌های محدودکننده، خلاف اصل و امری استثنایی است.

بنا به مراتب فوق‌الاشعار؛

۱- ایجاد مرورزمان‌ها و محدودیت‌های زمانی برای دادخواهی در دادگاه‌های اداری و در تمامی دادخواهی‌های مردم علیه دولت، اصولاً موجه و قابل‌پذیرش نیست؛ لذا مقتن نیز علی‌القاعده نباید تاجایی که ممکنست، چنین محدودیت‌هایی را در قوانین پیش‌بینی و تحمیل کند.

۲- الگوبرداری از دادرسی مدنی یا کیفری برای دادرسی اداری در این زمینه‌ها و همانند بسیاری از زمینه‌های دیگر اشتباه است و ناشی از عدم توجه به خصلت حمایتی و رابطه نابرابر طرفین دعوا از یکسو و ضرورت حمایت از خیر عمومی در دادرسی‌های اداری از سوی دیگر است. ۳- حتی اگر مصالحی همچون جلوگیری از اطاله دادرسی و غیره، پیش‌بینی برخی مهلت‌ها را ضروری و اجتناب‌ناپذیر کند، این مهلت‌ها باید در حداکثر زمانی ممکن و بیش از مهلت‌های متعارف در دادرسی‌های مدنی و کیفری باشند.

۴- در صورت ضروری بودن برقراری مرورزمان، ضمانت‌اجرای آن بایستی حداقلی در نظر گرفته شود و مثلاً بجای سلب کلی حق دادخواهی از اشخاص، در همان پرونده موجب توقف دادرسی شود، اما مانع دادخواهی مجدد نگردد و یا اینکه بجای ضمانت‌اجرای صدور قرار رد دعوی و عنوان مشابیه، از ضمانت‌اجراهایی همچون تعلیق دادرسی تا زمان رفع موانع دادرسی استفاده شود تا بدین ترتیب امکان احیا مجدد رسیدگی و تداوم آن در آینده فراهم گردد.

۵- دادرسان اداری در مقام دادرسی اداری، با توجه به اینکه مرور زمان‌ها و مهلت‌های قانونی یا قضایی محدودکننده حق دادخواهی هستند و از آنجاکه دادخواهی حق مسلم هر فرد است، لذا باید مرور زمان‌ها و مهلت‌های قانونی و قضایی را بصورت مضیق تفسیر و اجرا و به متیقن اکتفا گردد و درهرحال حق دادخواهی بر مرور زمان‌ها و مهلت‌ها ترجیح داده شود.

۶- هرچایی که در وجود مرورزمان یا مهلت‌های محدودکننده حق دادخواهی تردید شود، باید بر نبود چنین محدودیت‌هایی تفسیر گردد.

۷- هرچایی که در اصل وجود مرورزمان تردیدی نیست ولی در میزان و مدت آن تردید شود، مدتی که بیشتر است بر مدتی که کمتر است، ترجیح داده شود تا حداکثر مهلت ممکن برای حق دادخواهی فراهم گردد. (کانال @dr_hadavand)

۲-۳- تفسیر نهادهای مشورتی

تفسیر قانون توسط برخی از نهادهای مشورتی همچون کمیسیون استفتائات شورای عالی قضایی (درگذشته) یا اداره حقوقی دادگستری، امری رایج است و تأثیر فراوانی در شرح و تبیین قانون داشته‌ودارد. چنین تفسیری، نه تفسیر قضاییست؛ زیرا در محاکم و در مقام دادرسی صورت نمی‌گیرد و نه تفسیر است قانونی؛ زیرا بموجب قانون نبوده و الزام‌آور نیست، بلکه بیشتر به تفسیر علمای حقوق شبیه است. علت اینکه این نوع تفسیر، تفسیر نهادهای مشورتی نامیده شده، آنست که در عمل و نه بطور قانونی، در محاکم مورد اتباع است و از سوی دیگر، توسط نهاد دولتی صورت می‌گیرد. نگاهی گذرا به آرای محاکم، کتابهای حقوقی و استناد فراوان به نظریه‌های مشورتی،

اهمیت این نوع تفسیر را روشن می‌سازد، بخصوص آنکه، این تفسیر اغلب توسط مجربترین و باسابقه‌ترین دادرسان صورت می‌گیرد (قیاسی، ۱۳۷۹: ۳۳) این تفسیر هم بدون الزام‌آوری برای همگان در اجرا و نیز بدون پاسخگویی نسبت به اقدام مقامات اداری در بکارگیری این تفسیر، اگر آثار تبعی آن مغایر با اصل حاکمیت قانون باشد، طیف وسیعی از اعمال اداری را در بر می‌گیرد که گستره و دامنه آن نامحدود و نامعین می‌باشد.

۳-۳- تفسیر سیاسی

تفسیری که علمای حقوق سیاسی و مقامات عالی حکومتی از امور عمومی دارند، مثل تفسیر اصل اطاعت از اولی الامر، امر به چیزی، امر به لوازم آن هم هست، چون خداوند امر به اطاعت از اولی الامر کرده، پس آنچه از مقررات (مانند قوانین اساسی و قوانین اداری، قوانین آیین دادرسی مدنی، کیفری و انتظامی و متون عهدنامه‌های بین‌المللی و جز اینها) که برای تمشیت و تدبیر امور جامعه تحت نظر و نظارت وی به تصویب برسد، مشروع و متبع است، مشروط به اینکه مصلحت نظام و جامعه را رعایت کند، با رعایت شرط زمان و مکان. (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۸۷: ۸۴) این حوزه از حقوق عمومی با گستردگی بیشتری مواجه است و در تقابل با علوم سیاسی قرار می‌گیرد که از حوزه بحث مقاله حاضر خارج است.

۴- انحصار یا عدم انحصار تفسیر مضیق به قوانین کیفری

بطور کلی ممکنست قوانین در حوزه‌های مختلف حقوقی نیاز به تفسیر داشته باشد. قاضی دادگاه باید کوشش کند، مراد قانونگذار را دریابد تا بتواند حکم هر قضیه را بیابد. در امور مدنی، مطابق ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، قضات اجازه دارند در صورتی که قوانین موضوعه کشور، کامل یا صریح نباشد یا متناقض باشد یا اصولاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، موافق روح و مفاد قوانین موضوعه و عرف و عادت مسلم، قضیه را حل و فصل نمایند. بنابراین، تفسیر قانون از اهمیت کمی برخوردار است؛ اما در امور جزایی، تفسیر قوانین از اهمیت بیشتری دارد، همان علل و جهاتی که موجب تفاوت حقوق جزا و اهداف آن با سایر رشته‌های حقوق شده، موجب می‌شود که بین تفسیر قوانین جزایی با سایر قوانین تفاوت‌های بزرگی وجود داشته باشد. در امور کیفری، علاوه بر امور مالی افراد، امور دیگری از قبیل حیثیت، شرف، آزادی و حتی جان آنان در معرض رسیدگی قرار می‌گیرد. بهمین علت تفسیر قوانین در امور کیفری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد (محسنی، ۱۳۷۵: ۳۲۷) اگرچه قاضی کیفری نیز مانند قاضی مدنی مجبور به رسیدگیست، اما در قوانین کیفری، اصل قانونی بودن مجازات‌ها و جرائم، منع عقاب‌بالیان، و تدرأ الحدود بالشبهات، مانع از آنست که قاضی بتواند از محدوده نظر قانونگذار فراتر برود (گلدوزیان، ۱۳۷۷: ۷۶) درحالیکه در حقوق عمومی می‌توان هر دو تفسیر را اتخاذ نمود و با توجه به نوع و جایگاه نوع عمل اداری، مضیق یا موسع تفسیر نمود همانند برخورد با آزادیهای بنیادین که هر دو رویکرد قابل استفاده و بکارگیریست.

در تفسیر قانون اساسی هم، از نظر شورای نگهبان «مقصود از تفسیر، بیان مراد مقتن است؛ بنابراین تزییق و توسعه قانون در مواردی که رفع ابهام قانون نیست، تفسیر تلقی نمی‌شود»^۱ البته تفسیر قانون اساسی را نباید وظیفه مستمر و روزانه شورای نگهبان تلقی کرد و نباید انتظار داشت که در صورت بروز هر مشکلی، شورای نگهبان تفسیری از قانون اساسی ارائه و مشکل مزبور را برطرف کند. عبارت دیگر، در مورد تفسیر نباید سخاوتمندانه عمل نمود، بلکه فقط در صورتی باید اقدام به تفسیر قانون اساسی نمود که بن بست جدی بوجود آمده باشد (مدنی، ۱۳۷۴: ۲۲۹) از آنجاکه قانون عادی به آسانی قابل تغییر است، لذا اگر مصوبه‌ای با قانون اساسی یا شرع مغایرت داشت، ولی شورای نگهبان با تمام دقت، متوجه آن نشد، براحتمی می‌توان با مصوبه‌ای دیگر، آن را لغو و فسخ کرد. تفسیر قانون اساسی، در حکم خود قانون اساسی است؛ بنابراین اگر این تفسیر هم قابل تغییر باشد، به بی‌ثباتی و بی‌اعتباری قانون اساسی می‌انجامد. بر همین اساس، گرچه تفسیر قانون اساسی، امری مجاز و یک وسیله در دسترس است، ولی باید در موارد حساس و ضروری به این وسیله متوسل شد که با توجه به مفهوم تفسیر مضیق می‌توان این دو را از یک سنخ دانست و توسعه مصادیق هر دو را با محدودیت مواجه دانست؛ بویژه اصل عدم صلاحیت در حقوق عمومی در برداشت و اتخاذ این نظر، ما را همراهی می‌کند. لذا توسعه قانون اساسی بر مصادیق بیشتر، باید توأم با احتیاط و رعایت چهارچوب «تفسیر مضیق» صورت پذیرد؛ پس می‌توان مدعی شد تفسیر مضیق در الفاظ و عبارات قانون اساسی قابلیت اعمال دارد، اما در قوانین عادی وضعیت متفاوت و موارد عیده‌ای مطرح می‌شود.

به دلالت مفاد اصل ۷۳ قانون اساسی شرح و تفسیر قانون عادی، بر عهده مجلس شورای اسلامیست؛ زیرا قوانین عادی را مجلس تدوین و تصویب می‌کند. همچنین تفسیر قانون اساسی نیز علی‌القاعده باید بر عهده تدوین‌کنندگان آن (مجلس مؤسسان) باشد، لیکن از آنجاکه در ایران، مجلس مؤسسان یا عبارتی مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، وجود موقت و ناپایدار داشته و پس از تدوین قانون اساسی منحل شده، عملاً ممکن نیست تا در مورد سکوت، ابهام یا اجمال بعضی از اصول قانون اساسی از قانون‌گذار اساسی، استفسار شود؛ پس باید مرجع دیگری برای این منظور پیش‌بینی می‌گردید. (هاشمی، ۱۳۷۵: ۳۰۳) در این خصوص ماده ۲۰ آیین‌نامه داخلی شورا مقرر می‌دارد: «نظریات تفسیری شورای نگهبان به مرجع درخواست‌کننده تفسیر و رئیس‌جمهور اعلام می‌گردد و برای روزنامه رسمی و رسانه‌های همگانی فرستاده می‌شود.» پس از اعلام و انتشار نظرات تفسیری شورای نگهبان، تمام آثار قانون اساسی بر این نظریات بار خواهد شد و نهادهای مربوط باید آن را دقیقاً اجرا کنند، متخلفین تحت پیگرد قرار گیرند و در قانونگذاری عادی و وضع سایر مقررات به نظر تفسیری نیز توجه و مقررات مخالف با آن، بی‌اعتبار قلمداد شود.^۲

۱. نظریه تفسیری شماره ۵۸۳/۲۱/۷۶ مورخ ۱۳۷۶/۳/۱۰؛ منتشر شده در روزنامه رسمی شماره ۱۵۲۳۹ مورخ ۱۳۷۶/۳/۱۰.

۲. آشنایی با شورای نگهبان، وبسایت شورای نگهبان.

در موارد مذکور، متون تفسیری کلی و متون تفسیرهایی که در مقام تطبیق قوانین عادی با قانون اساسی صورت می‌گیرد، می‌تواند جزء منابع حقوق اساسی بشمار آید؛ لیکن در مورد قوانین عادی شرح و تفسیر طبق اصل ۱۷۳ همان قانون در صلاحیت مجلس شورای اسلامی می‌باشد. این اصل صرفاً صلاحیت مجلس برای تفسیر قوانین عادی را بیان داشته و در مورد جزئیات کار مجلس در این خصوص و محدودیتهای احتمالی پیش‌روی مجلس بمنظور تفسیر قانون اشاره‌ای ندارد. (تقی‌زاده، بانسی، ۱۳۹۴: ۲-۳) از آنجاکه شورای نگهبان مفسر قانون اساسی و پاسدار قانون اساسی در برابر مصوبات تفسیری مجلس است، محدودیتهای احتمالی بر صلاحیت اخیر مجلس را می‌توان از نظرات شورای نگهبان بدست آورد. مجلس شورای اسلامی گاهی در مقام تفسیر قانون، قواعد جدیدی وضع می‌کند. بررسی نظرات شورای نگهبان در مقام تفسیر قانون اساسی و نظارت اساسی بر مصوبات مجلس شورای اسلامی، مؤید آنست که شورای نگهبان در مقام تفسیر و اجرای قانون اساسیست که می‌توان از آن با عنوان «ممنوعیت تقنین جدید مجلس در مقام تفسیر قانون» یاد کرد. تا پیش از صدور این نظریه، اگر شورای نگهبان ایرادی به تقنین مجلس شورای اسلامی در مقام تفسیر قانون وارد می‌کرد، به سبب مغایرت محتوای آن با شرع یا اصول قانون اساسی جز اصل ۷۳ بوده است^۱ پس از صدور نظر تفسیری مذکور، شورای نگهبان قانونگذاری جدید مجلس در مقام تفسیر قانون را مغایر با اصل ۷۳ قانون اساسی اعلام کرده و این نظر هم با تکرار بصورت یک رویه قانون اساسی ظاهر شده است.^۲ بنظر شورای نگهبان عطف بماسبق شدن تفسیر مجلس از قانون، محدود به مواردیست که موضوع مختومه نباشد^۳ و تفسیر قانون باید با رعایت حقوق مکتسب اشخاص انجام گیرد.^۴ در رعایت این حقوق مکتسب، بویژه در حقوق جزا، تفسیر مضیق و تفسیر به نفع متهم جولان بیشتری پیدا می‌کند؛ لیکن در سایر موارد اعم از حقوق عمومی و خصوصی و... همچنین در خصوص تضییق حقوق مکتسب، تفسیر مضیق ملاک عمل می‌باشد. در حوزه حقوق عمومی، اصل بر عدم صلاحیت مقامات اداری است؛ (طباطبایی مومتمنی، ۱۳۸۴: ۴۰۹) از اینرو، مفسر در مقام تفسیر مواد قانون باید به اصل عدم صلاحیت، که یک

۱. اصل ۱۶۹ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده است جرم محسوب نمی‌شود.»
۲. ماده ۴ قانون اداره صدا و سیما ی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۵۹/۱۰/۸ مقرر می‌دارد: «نمایندگان قوای سه گانه برای دو سال تعیین می‌شوند.»
۳. ماده ۲۳ قانون دیوان محاسبات کشور مصوب ۶۱/۱۱/۱۱ به شرح ذیل است: «موارد ارجاعی که در هیاتهای مستشاری مورد رسیدگی و اعلام نظر قرار می‌گیرد علاوه بر موارد مذکور در این قانون عبارتند از:
 - ه- سوءاستفاده و غفلت و تسامح در حفظ اموال و اسناد و وجوه دولتی و یا هر خرج نادرست که باعث اتلاف یا تضییع بیت‌المال بشود.
 - تبصره- این هیاتها در صورت احراز وقوع جرم و یا تخلف از ناحیه مسئول یا مسئولین ضمن اعلام رای پرونده را جهت صدور حکم مقتضی به مراجع صالحه ارسال خواهند داشت.»
۴. ماده ۲۵ قانون دیوان محاسبات عمومی مصوب ۶۱/۱۱/۱۱ به شرح ذیل است: «هرگاه دیوان محاسبات کشور ضمن انجام وظائف به یکی از جرایم عمومی برخورد نماید مکلف است موضوع را از طریق دادستان دیوان محاسبات کشور برای تعقیب به مراجع قضایی اعلام نماید.»

قاعده اساسی حقوق عمومیت، توجه داشته باشد و تفسیر خود را با لحاظ این اصل انجام دهد. (بابایی مهر، ۱۳۸۸: ۱۶۸-۱۹۶)

آزادیها، حقوق بنیادین بشر در حقوق عمومی و حقوق مدنی- سیاسی مفهومیست که ریشه در تاریخ نهضت‌های آزادیخواهانه و انقلابات رهایی‌بخش دارد. نقطه اوج این جریان را می‌توان در انقلاب‌های قرن هیجدهم و دست‌آوردهای ارزشمند اعلامیه استقلال ۱۷۷۶ آمریکا و بویژه اعلامیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹ فرانسه دانست که با پشتوانه‌های فکری و عملی آن، ساختار نوین سیاسی مبتنی بر «اصالت فرد انسانی»^۱ و «قرارداد اجتماعی»^۲ بنیانگذاری شد. پدیداری آغازین «نسل اول حقوق بشر» را تحت عنوان «حقوق مدنی و سیاسی» می‌توان در دو جلوه ذیل مورد توجه قرار داد:

حقوق مدنی عبارت از اینست که هریک از افراد جامعه، بطور مستقل از قدرت عمومی و دیگر افراد، از آزادی و امنیت لازم و کافی برخوردار و دارای «بتکار عمل» باشند. از این آزادی می‌توان تحت عنوان «آزادی استقلال» یاد کرد.

حقوق سیاسی، عبارت از اینست که افراد جامعه، با استعداد معاشرت‌جویی خویش، همراه با آزادی اندیشه و بیان، ارتباطات و اجتماعات و انتخابات آزاد حاکمان، در سرنوشت اجتماعی خویش مشارکت دارند. از این آزادی نیز اصطلاحاً تحت عنوان «آزادی - مشارکت» یاد می‌شود. برخورداری از حقوق مذکور مستلزم عدم دخالت قدرت عمومی در این حقوق و متقابلاً تکلیف دولت در پاسداری از آنها می‌باشد. این حقوق، عموماً شامل امنیت حیثیت، جان، مال، شغل، مسکن، خلوت و اقامت است که از طریق اصل حاکمیت قانون و امنیت قضایی تامین می‌گردد و خود از طریق اصل برائت، تعقیب قانونی، دادرسی عادلانه، قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، منع آزار و شکنجه، منع هتک حرمت به متهمین و محکومین مورد مطالبه واقع می‌شود. از آنجا که حقوق کیفری بخشی از حقوق عمومی تلقی می‌گردد، لذا این سوال که آیا تفسیر مضیق در حقوق کیفری و عمومی مجزاست، بنظر می‌رسد سوال صحیحی نباشد؛ زیرا رابطه حقوق کیفری و عمومی، رابطه منطقی عموم و خصوص من وجه است و هرآنچه در حقوق کیفری جا دارد، ناگزیر بخشی از حقوق عمومی هم تلقی می‌گردد و حقوق عمومی گستره‌ای فراتر از حقوق کیفری را دربرمی‌گیرد؛ لذا تفسیر مضیق، اختصاص به حقوق جزا و مقوله‌های مورد حمایت آن ندارد و در مواقع و مواردی بدلیل اعمال مَر قانون می‌توان قایل به آن شد. بطور نمونه در دیوان محاسبات کشور با توجه به نوعی از حسابرسی که به «حسابرسی رعایت» شهرت دارد، دقیقاً رعایت مَر قانون مدنظر حسابرس قرار خواهد گرفت و اقدام دستگاه اجرایی در صورت عدم انطباق با قانون بدون لحاظ سایر شرایط از جمله اثربخشی و... بعنوان تخلف از قانون محسوب می‌گردد بنظر می‌رسد مقوله‌هایی از این دست قابل انطباق با تفسیر مضیق از قانون می‌باشد، لذا صرف‌نظر از اینکه مبحث تفسیر مضیق در حقوق جزا، خارج از حقوق عمومی نمی‌باشد، مقوله‌ها و مباحث صرف اداری هم

1. individualism

2. Contract social

قابلیت گنجاندن در مبحث تفسیر مضیق را دارد. اگرچه برخی معتقدند، در تمام کتب حقوقی بدین نکته اشاره می‌شود که در قوانین کیفری، اصل بر تفسیر مضیق است؛ مفهوم چنین سخنی آنست که تفسیر مضیق در قوانین مدنی الزامی نیست و بعبارت دیگر، تفسیر موسع در قوانین مدنی جایز است و حتی برخی بدین نکته تصریح کرده‌اند؛ لیکن چنین سخنی صحیح نیست؛ زیرا حتی در قوانین مدنی نیز تمسک به قانون در مصادیق مشکوک جایز نیست؛ بعبارت دیگر، این قاعده که تمسک به عام یا مطلق در شبهه مفهومی یا مصداقی خود عام یا مطلق جایز نیست، به قوانین کیفری اختصاص ندارد. (قیاسی، ۱۳۸۷: ۶۰)

نتیجه‌گیری

در حقوق عمومی می‌توان بیان داشت که سه دسته تفسیر کلی وجود دارد ۱- تفسیر قانون اساسی، که مرجع تفسیر آن شورای نگهبان است. ۲- تفسیر قانون عادی، که بوسیله مجلس شورای اسلامی صورت می‌گیرد ۳- تفسیر مقامات اداری در مرحله اجرا، که خود شامل دو نوع تفسیر رسمی و غیر رسمی است فارغ از دو تفسیر اولیه که فی الواقع تفسیر قانونی می‌باشند، تفسیر اداری ممکنست بصورت تصمیم مقامات در اعمال اداری متجلی گردد که می‌تواند با خروج از حدود قانونی صلاحیت و اختیار، جلوه «سوءاستفاده از اختیار» یا «تصمیم نادرست» و.. به‌خود بگیرد و نوعاً در قالب تفسیر قضایی یا شخصی جای گیرد. به‌هرحال، تفسیر اداری غالباً بغیر از برخی موارد، از جمله تفسیر نهادهای مشورتی، بموجب قانون در قالب تفسیر شخصی قرار می‌گیرد. باینحال باید توجه داشت که هر سه دسته از این تفاسیر، از حیث شیوه تفسیر، امکان برگزیدن تفسیر مضیق و موسع را دارند و در مواردی از جمله تفسیر قانون اساسی، حقوق و آزادیهای بنیادین بشر و حقوق مکتسب اتخاذ تفسیر مضیق همراه با الزام بیشتری خواهند بود.

فهرست منابع

الف- منابع فارسی:

۱. اردبیلی، محمدعلی. (۱۳۸۴). حقوق جزای عمومی. ج ۱. ۸. میزان.
۲. امامی، محمد. استوارسنگری، کوروش. (۱۳۸۹). حقوق اداری. ج ۱۲. میزان.
۳. بابایی‌مهر، علی. (۱۳۸۸). «تفسیر، اصول و مبانی آن در حقوق عمومی». حقوق خصوصی. سال ۶. شماره ۱۴.
۴. گارو، رنه. (۱۸۴۹). مطالعات نظری و عملی در حقوق جزا. ج ۱. ترجمه ضیاءالدین نقابت، تهران: ابن‌سینا.
۵. تقی‌زاده، جواد. بانثی، حسن. (۱۳۹۴). «حدود صلاحیت مجلس شورای اسلامی در مقام تفسیر قانون از منظر شورای نگهبان». دو فصلنامه دانش حقوق عمومی. سال ۴. شماره ۱۰.
۶. جعفری‌لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۶۸). ترمینولوژی حقوق. ج ۴. گنج‌دانش.
۷. جعفری‌لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۸۷). روش جدید در مقدمه عمومی علم حقوق. ج ۱. تهران: گنج‌دانش.
۸. جناتی، محمدابراهیم. (۱۳۷۰). منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلام. ج ۱. کیهان.
۹. حائری، محمدحسن. جوان جعفری، عبدالرضا رضایی، فاطمه. (۱۳۹۰). «رابطه تفسیر مضیق و اصل برائت در فقه و جزا». فصلنامه الهیات و معارف اسلامی. شماره ۲.
۱۰. سمیعی، حسین. (۱۳۴۸). حقوق جزا. ج ۴. شرکت مطبوعات.
۱۱. رحیم‌نژاد، اسمعیل. (۱۳۷۶). «روش تفسیری در قوانین کیفری» نامه مفید. شماره ۱۲.

۱۲. فیض، علیرضا. (۱۳۷۱). مبادی فقه و اصول. چ ۵. انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. قیاسی، جلال‌الدین. (۱۳۷۹). روش تفسیر قوانین کیفری. چ ۱. قم: انتشارات دفتر حوزه علمیه قم.
۱۴. قیاسی، جلال‌الدین. (۱۳۸۷). روش تفسیر قوانین کیفری. قم: کتابخانه دیجیتال تبیان، <http://library.tebyan.net>
۱۵. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۷). مقدمه علم حقوق. گنج‌دانش.
۱۶. گرجی، علی‌اکبر. (۱۳۸۸). مبانی حقوق عمومی. جنگل.
۱۷. گلدوزیان، ایرج. (۱۳۷۷). بایسته‌های حقوق جزای عمومی. ج ۱. میزان.
۱۸. صاعی، پرویز. (۱۳۷۲). حقوق جزای عمومی. ج ۱. چ ۵. گنج‌دانش.
۱۹. طباطبایی موتمنی، منوچهر. (۱۳۸۵). حقوق اداری. چ ۱۲. سمت.
۲۰. محسنی، مرتضی. (۱۳۷۵). دوره حقوق جزای عمومی. ج ۲. چ ۱. گنج‌دانش.
۲۱. مدنی، جلال‌الدین. (۱۳۷۴). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران. چ ۳. چاپخانه علامه طباطبایی.
۲۲. مدنی، جلال‌الدین. (۱۳۷۴). حقوق اساسی تطبیقی. چ ۱. کتابخانه گنج‌دانش.
۲۳. مجموعه اساسی. (۱۳۹۱). چ ۲. تهران: معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات معاونت حقوقی ریاست جمهوری.
۲۴. نوربها، رضا. (۱۳۸۳). زمینه حقوق جزای عمومی. چ ۱۱. گنج‌دانش.
۲۵. <https://www.linkedin.com/company/about/> گروه حقوقی راه مقصود.
۲۶. هاشمی، محمد. (۱۳۷۵). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. ج ۲. چ ۲. مجتمع آموزش عالی قم.
۲۷. هاشمی، محمد. (۱۳۸۴). حقوق بشر و آزادیهای اساسی. چ ۱. میزان.
۲۸. هاشمی، محمد. (۱۳۹۲). حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی. چ ۲. میزان.
۲۹. هداوند، مهدی. آقای طوق، مسلم. (۱۳۸۹). دادگاههای اختصاصی اداری (در پرتو اصول و آیینهای دادرسی منصفانه حقوق ایران و مطالعه تطبیقی). نشر خرسندی.
۳۰. هداوند، مهدی. کاظمی، داود. (۱۳۹۲). «تاملی بر اصول مدرن حقوق اداری در قانون مدیریت خدمات کشوری». مجله راهبرد. دوره ۲۲. شماره ۶۷.
۳۱. هداوند، مهدی. کانال دکتر مهدی هداوند به آدرس [@t.me/dr_hadavand](http://t.me/dr_hadavand)

ب- منابع انگلیسی:

1. Black, Henry. (1984). 'sample, black's law dictionary'. united states of America, Reprinted.
2. Ashworth, Andrew. Horder, Jermy. (2013). 'Principles of Criminal law' OUP Oxford, Or-dibehesht 26.